

# لحظه‌های ناب عرفانی در هنر خوشنویسی

کاوه تیموری

## اشاره

بخش قابل توجهی از دبیران هنر، از دلدادگان هنر خوشنویسی هستند. این سرمایه مهم موجب شده که آن‌ها تجربیات معنوی و عرفانی نادر و ارزشمندی در اثر ارتباط مستمر با این هنر شریف کسب کنند. در این نوشتار، نگارنده تلاش کرده حالات و احوال معنوی و خوشایندی را که از لحظات نگارش بر او گذشته است، به رشته کلام درآورد. صرف نظر از درون‌مایه و میزان غنا و قوت موضوع، تثبیت کردن چنین حالاتی مفید و در نوع خود بدیع است. به همین سان شریک کردن دبیران هنر انگیزه‌ای است که آنان نیز احساس صاف و صمیمانه خود را از این تجربه‌ها بیان و ثبت کنند.

## سلوک خط

خوشنویسی هنری است تجربی که کشف نکته‌های باریک و ظریف آن مستلزم تمرین بی‌وقفه و پیوسته است. این هنر، پرده‌برداری عمیق و آرام از نکات پنهان و پیچیده خط در سایه‌سار مشق کردن و خلوت کردن با حروف و کلمات است. در حقیقت بعد از نرمی و روانی دست و قلم، نکته مهم چیدمان حروف و کلمات است که باید گفت تقریباً تمام اتفاقات خوشنویسانه در این مرحله رخ می‌دهد.

به همین سان باید اضافه کرد همین چهره‌گشایی از راز و رمز خط بهترین لحظات را برای خوشنویس به ارمغان می‌آورد. این لحظات به حدی شوق‌انگیز و باعث انبساط خاطر است که چه‌بسا گاهی اشک شادی خوشنویس را بر گونه‌های وی روان کند. گویی شاهد خط می‌گوید حال که ساعت‌های متوالی را با همدلی و همزمانی قلم و کاغذ و دوات سر کردی و از سر، قدم عشق ساختی، این شایستگی را یافته‌ای که در جمع کاروان خوشنویسان دلداده قرار گیری.

راز اینکه هنر خوشنویسی در مراحل تکامل خود برای خوشنویس، عرفان و معنویت به ارمغان می‌آورد این است که طی سلوک او، برایش اندک‌اندک صافی و صفای درون ایجاد می‌شود که این مرحله خود یکی از پایه‌های اصلی برای توفیق بیشتر است. البته نائل شدن به این مرحله معنوی، همیشه آرزوی خطاط است، چرا که مقامی است که مرتبه آن بسیار بالاست. در مواردی که خطاط با تلاش مستمر کار می‌کند حالتی در وی وقوع می‌یابد که ثبت آن شرایط روحی و روانی بسیار مهم است. اگر خوشنویس بتواند آنچه را در آن موقعیت بر وی گذشته ترسیم و نگارش کند، در واقع می‌تواند شمه‌ای از اوضاع و احوال سلوک خود را برای دیگران بازگو نماید. البته خوشنویسان به این بازگویی و بیان حالات و احوالات خود کمتر توجه داشته‌اند. اما واقعیت این است که ثبت این لحظات تقریباً تکرارناپذیر، یکی از ضروریات است.

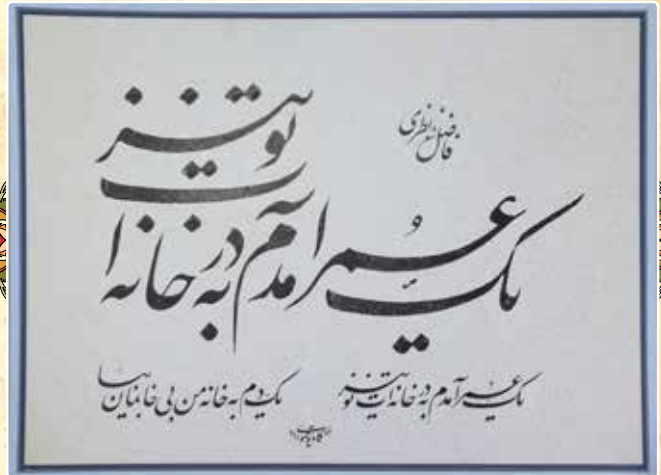
بعضی اوقات خوشنویس صافی و صفای سینه خود را با ابیات شعر متجلی می‌سازد و از این طریق دیگران را در احساسی که بر او رفته شریک می‌کند. این روایت گرچه حکایت خود اوست ولی دارای بازتابی است که دیگران نیز می‌توانند با او همراه شوند. زمانی که خوشنویس، به‌ویژه در سکوت لبریز از صفای شبانگه‌ای، با مشق پی‌درپی، خودش را در آزمون زیبایی قرار می‌دهد، تازه در می‌یابد که چه راه دشواری را انتخاب کرده است! اما گویا راه گریزی نیست؛ بنابراین کار را ادامه می‌دهد و این تمرین و تکرار و کوبیدن‌های زبانه قلم بر صفحه کاغذ بالاخره جواب می‌دهد. آن هم کی؟ در لحظات پایان سحرگاه و زمانی که خورشید می‌خواهد سرود صبحگاه را سر دهد! در آن هنگام است که خوشنویس در می‌یابد از همنوایی حروف و همدلی کلمات کارستان تازه‌ای رخ نموده که کم‌کم چهره او را متبسم کرده است. اینجاست که او ناخودآگاه و ناگهان احساسش را که همان نیایش در

شبانگاہ بودہ بروز می دہد و با خود نجوا می کند کہ چگونه محنت شب را کہ همان سختی خط بودہ، بہ سلامت گذرانده است. این بار اوست کہ آمادہ ذکر و نیایش می شود و شکر گزار این ہمہ توفیق و عنایت می گردد کہ لطف الہی برایش بہ ہدیہ آوردہ است:



### خط‌نگار بی‌امان!

این خطوط جویباری، نرم و آرام و روان  
همچو آواز قناری با طنینی دل‌نشان  
همقدم با معنی شعر و شکوهی روح‌بخش  
جان تازه می‌دهد با نی قلم در بوستان  
نرم‌ریزان ره سپارد مثل باران حروف  
صفحه جان می‌گیرد از آرایه‌های گل‌فشان  
نقش‌بندی از حروف و چیدمانی دلفریب  
گویی از جانش دمیده خوشنویس جان‌فشان  
قطعه‌ای سرشار معنی و شکوه و عاطفه  
جشن پیوند قلم با کاغذ و رنگ و بنان  
شاعر نازک‌خیالی در دل شب می‌سرود  
مرحبا ای خوشنویس، و خط‌نگار بی‌امان

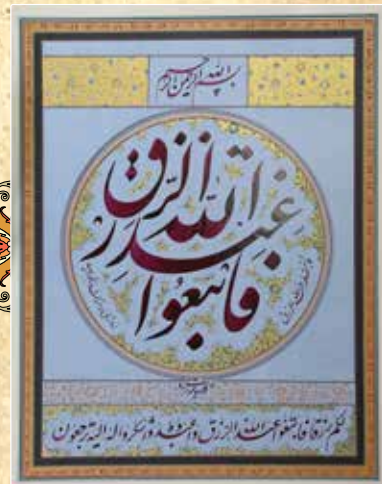


### ترکیب دلنشین

در یکی از ساعات خوش نگارش، ترکیبی از شعری دلنشین با مضمون بهار در وسط صفحه اجرا شد. الباقی ابیات شعر نیز با قلم کتابت و در قالب چلیپا، دور‌تادور ترکیب اصلی را احاطه کرد. در دو سمت صفحه نیز دو دایره از عبارت «بهاران خجسته باد» به شکل رنگینه‌نویسی قرار گرفت. گویی با چلیپاهای کوچکی که بر صفحه ترسیم شده بود، تختگاه اصلی قطعه که همان ترکیب «طرب ای دل که نوبهار آمد» بود، به رشد و پرورش و شکوفایی رسیده بود. حالا ساعت از دو بعد از نیمه‌شب گذشته بود و عرق‌ریزان روح خوشنویس نیز که اتفاق مبارکی است آغاز شده بود. خوشنویس از فاصله دو چشم تا سطح صفحه درگیر نگارش بود و آن چنان غرق موضوع که کلیت صفحه را نمی‌دید. انگار به قول مشهور «درختان نمی‌گذاشتند که او جنگل را ببیند». یک لحظه کار به اتمام رسید و خوشنویس چشمان خود را از قطعه برداشت و قلم را در قلمدان نهاد. در فاصله برداشتن چشم از قطعه و گذاشتن قلم در قلمدان که در کسری از ثانیه اتفاق افتاد به یک‌باره دوباره به قطعه نگاشته شده نگریست! نقش‌بندان چلیپاها مثل دانه‌های آویزان شده گوشواره‌های محبوب و دست‌افشان دو دایره رنگی و شوکت و زیبایی ترکیب کانونی قطعه دست به دست هم داده بود به گونه‌ای که یک آن خوشنویس احساس کرد که مجموعه اجزا و عناصر قطعه پای‌کوبان و دست‌افشان در حال رقص و سماع عاشقانه آن هم در دل شب‌اند. لحظه و یا همان چند لحظه درک این حالت آن چنان وجدآور و نادر و منحصر‌به‌فرد بود که خوشنویس را دچار آشفته‌گی کرد. زیرا برایش باور کردنی نبود که در یک آن، صفحه خوشنویسی شده‌ او این‌گونه در شور و جنبش و رهایی و مستی باشد. گویی صفحه جاندار شده بود. برق ناگهانی که وجود او را گرفته بود آمیزه‌ای از غم و شادی و طنز و شور در وی به پا کرده بود. انگار که غوغای درون را باز می‌خواهد به نوک قلمش بسپارد و اولین الهام شاعرانه او در دل شب با «قطعه ناب» چنین آغاز می‌شد:

### قطعه ناب

قطعه ناب که با یک قلم تازه زده  
کرسی و دور نگه کن که چه اندازه زده  
نقطه‌ها را به دوایر چه نکو جا داده  
همچو گل‌های لطیفی که به دروازه زده  
تا دل شب قلمش رقص کنان چرخیده  
نام خود را چو نوشته کمی خمیازه زده  
رقص موزون حروف است که با پنجه ناب  
در کتاب دل من زخمه به شیرازه زده  
این همه قطعه ناب و قلم سحرانگیز  
شهره در خط شده و بر همه آوازه زده  
«کاو» اینک تو و این قصه پرلذت خط  
باز هم در عجبی! دور هم اندازه زده!



راستی، این ویژگی‌ها و این حالات خوش حاصل از مشق و مشقت نوشتن، تکرارناشدنی است. زیرا اکنون که به همان قطعه می‌نگری فقط یادآور آن لحظات معدود و پرجذبه است و انگار رویای خوشی که در همان لحظات بر روح خطاط گذشته و در قالب رقص خیره‌کننده کلمات آن رویا به تعبیر درآمده، اکنون یادی بیش از آن باقی نیست؛ هرچند که حال خوشی را تداعی

می‌کند. اما آن لحظات کجا و اینکه از اکنون به گذشته و به آن حال سیال و جوشان بنگری کجا؟ این لحظات بی‌آنکه در تکاپو و یا جست‌وجوی آن‌ها باشی در اثر «نخواستن و دل سپردن» به سراغ تو می‌آیند. یاد آن دانشجویی به خیر که در کلاس «آشنایی با حروف و خوشنویسی» به استادش خیره شده و با تمام وجود حال و هوای او را در نوشتن و یا به عبارتی عشق وصف‌ناشدنی و غیرت‌غیورانه او را در نگارش می‌دید. هم او که به استاد، وقتی که لحظه‌ای سرش را از صفحه برداشت تا نکته‌ای را توضیح دهد، گفت: استاد! من مبهوت این همه دلدادگی شما در لحظه نگارش شده‌ام و برایم این حالت و کیفیت روحی شما اوج لذت در عاشقی به خوشنویسی است.

### بنویسید...

لحظه‌ها خوشنویس را می‌خواند که آن‌ها را مملو از شورآفرینی کند. فقط باید برای غنی کردن آن عاشق بود و به خط از منظر عشق و معرفت و شوق عارفانه نگریست. روزی خوشنویس عاشق در کلاس مشغول نگارش بود. دانشجویان اندک‌شماری در کلاس نیز در حال گذراندن درس «خوشنویسی پیشرفته» بودند. مبحث آن روز موضوع «کتابت» به‌عنوان یکی از ارکان مهم خوشنویسی بود. خوشنویس عاشق سر را از صفحه برداشت و به دو تن از دانشجویان که در حال گفت‌وگو بودند مهربانانه گفت:

بنویسید!

یکی از دانشجویان نیز بی‌درنگ پاسخ داد:

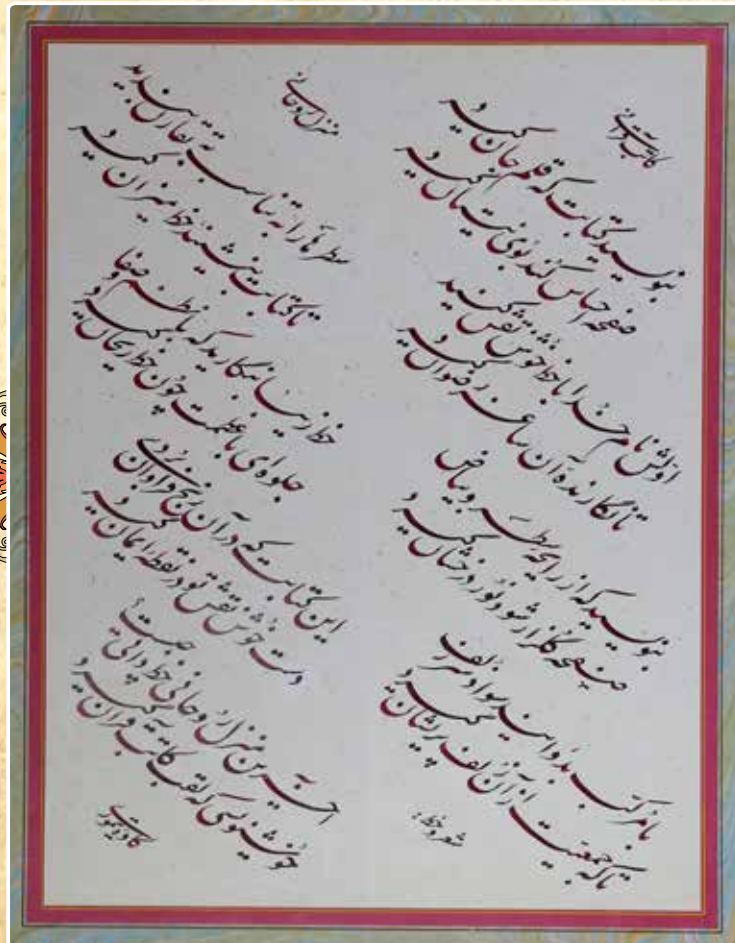
چه بنویسیم؟

خوشنویس دلداده با صبوری و آرامی گفت:

بنویسید کتابت!

دانشجوی زیرک نیز در جواب گفت:

بنویسیم کتابت که چه شود؟ و خوشنویس عاشق را با این سؤال لحظه‌ای در اندیشه برد تا او نیز جوش و خروش عاشقی در خط را برایش با این پاسخ روشن کند:



بنویسید کتابت که قلم جان گیرد!

این بار دیگر دانشجو هم به ذوق آمده بود و خوشنویس دلداده، فی البداهه ادامه داد:  
صفحه احساس کند بوی نیستان گیرد

و همین مطلع نقطه عزمی شد که خطاط بی‌قرار در آن آینه، روح خود را بیاید و هرچه که از عشق و خوشنویسی می‌داند در دانه‌های شعر به زنجیر درآورد و از آن منظومه‌ای بسازد و حدیث دل خود را در آن بیان کند:  
حال شما این حکایت جان را بخوانید. شاید اندکی نیز با آن همذات‌پنداری کنید. شاید طنینی از نوای دل شما را به صدا درآورد، شاید اشک شوقی با گوینده‌اش روان کنید و شاید احساس خود را زیباتر و پاکیزه‌تر از این خوشنویس گرفتار به زبان آورید:

بنویسید کتابت که قلم جان گیرد

صفحه احساس کند بوی نیستان گیرد

اولش نام خدا با خط خوش نقش کنید  
تا نگارنده آن ساغر رضوان گیرد  
بنویسید، که از رایحه سطر و بیاض  
صفحه گلزار شود، نور درخشان گیرد  
با مرکب بدوانید سواد سر زلف  
تا که جمعیت از آن زلف پریشان گیرد  
خط زیبا بنگارید که با نظم و صفا  
جلوه‌ای با عظمت چون خط ریحان گیرد  
بنویسید کتابت به تائی، به حضور  
تا صریر قلم و نغمه نی جان گیرد  
صفحه‌ها خورد رقم، گشت به هم پیوسته  
تا که فرهنگ، کتابی شگرافشان گیرد  
این کتابت که در او رنج فراوان بردی  
دست خوش نقش تو در نقطه ایمان گیرد  
آخرین منزل روحانی خط دانی چیست؟  
خوشنویسی که لقب، کاتب قرآن گیرد



### غزل خوانی و غزل‌گویی

در خلوت خط‌نویسی رشته‌ای نامرئی بین قلم، کاغذ و انگشتان دست خطاط وجود دارد که همه فرایند خط را سامان می‌دهد. خط‌نویس برای تنظیم مرکب و مهیا کردن میزان و مقدار آن گاه‌گاهی بعد از بارگیری از دوات، ضربه‌ای به انگشتان دست دیگر خود می‌زند. مرکب در دست کاتب به تمام منافذ و باریکه‌های پوست او نفوذ می‌کند و این کار بی‌امان و دمامد بی‌آنکه توجه خوشنویس را جلب کند تداوم می‌یابد. بعد از ساعت‌ها تمرین و نگارش، خوشنویس به دست دیگر خود توجه می‌کند و می‌نگرد که چگونه ضربات پیاپی قلم نقش تازه و درهم‌آمیخته‌ای از ترکیب «مرکب و پوست او» شکل داده است. گویی این نقش‌بند تازه، نقش جان اوست که روی انگشت او نمایان شده و در حقیقت به جزئی از وجود او تبدیل شده است. باز هم در این لحظات است که شاهد شعر او را رها نمی‌کند و بی‌درنگ آنچه که در رشته افکار موزون او شکل گرفته بر صفحه کاغذ جاری می‌شود و خوشنویس این حالت روحی را چنین وصف می‌کند:

#### دست‌هایم همنشین جوهرند!

هرگهی خط می‌نویسم نقشی از جان می‌شود  
نقش جوهر روی انگشتم نمایان می‌شود  
یک زبانه از قلم هر بار روی دست من  
ضربه‌ای آرد که دستم گوهر جان می‌شود  
دست من در امتداد نقش زیبای قلم  
گرم و پویا از شمیم شهد پنهان می‌شود  
با قلم در کندوکاو خط چه راهی رفته‌ام  
با امیدی که وصالش بر من آسان می‌شود!  
ماجرای خوشنویسی ز ابتدا تا انتها

# پدای قوسی حورایی

بهر سالک قصه‌ای از نور و ایمان می‌شود  
جای قوسی از قلم با قامت رعناي خود  
نقش سرانگشت خوش خطی جانان می‌شود  
دست‌هایم همنشین جوهری از رنگ عشق  
با قلم در رقص و با کاغذ غزل‌خوان می‌شود  
همتش بادا فزون آن خوشنویس عاشقی  
که دلی در زلف خطش شاد و پیچان می‌شود

## کلاس خط

در کلاس خط شکفتن و شادمانی معلم و هنرجو از زیبایی و نگارش خوب هنرجویان معنی پیدا می‌کرد. استاد سرمستانه گمشده خود را که همان خط خوش بچه‌ها بود طلب می‌کرد.  
آن قدر این احساس معلم لطیف و پاکیزه و معتنم بود که او را به وجد می‌آورد. بنابراین وقتی مقدمات را فراهم می‌آورد و لحظات آموزش را آغاز می‌کرد باز هم آن حس دیرپای عاشقانه و عارفانه وجود او را در بر می‌گرفت. گویی عطر صفا را می‌خواست در آیین خطوط شاگردان کلاسش بنگرد. کلاس برایش میعادگاهی بود که در روح او جذبه و شور می‌آفرید و او به ذوق می‌آمد و با شور و نوا بر شاگردان خود اول این چنین می‌خواند که: «نوبت کیست که خط خوش خود عرضه کند؟» اما بعد از اندکی درمی‌یافت که در تنگنای یافتن قافیه قرار گرفته و بنابراین، به ناچار، از این ملاحظت اولیه کلام دست می‌کشید و با تغییر قافیه این بار چنین می‌گفت:

## عطر صفا

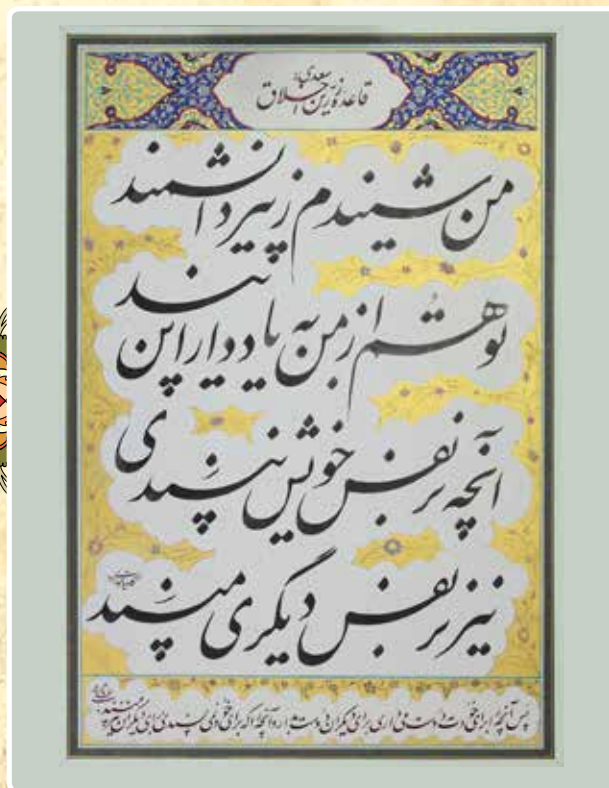
کیست امروز که با خط خوشش خنده کند  
تا به لطف قلمش دیده‌ما زنده کند  
نوبت کیست که با سطر و چلیپای وزین  
صفحه دلشده را بر خط خود بنده کند  
به هنرجوی خط از ما ادب و تحسین است

که کلاس از قدمش سرخوش و پاینده کند  
 ای خوش آن حال هنرجوی پر از احساسی  
 که به تمرین مداوم همه شرمنده کند  
 دلنشین تر به کلاس اینکه در آن استادی  
 عطر خوشبوی صفا نیز پراکنده کند

## شب و خط

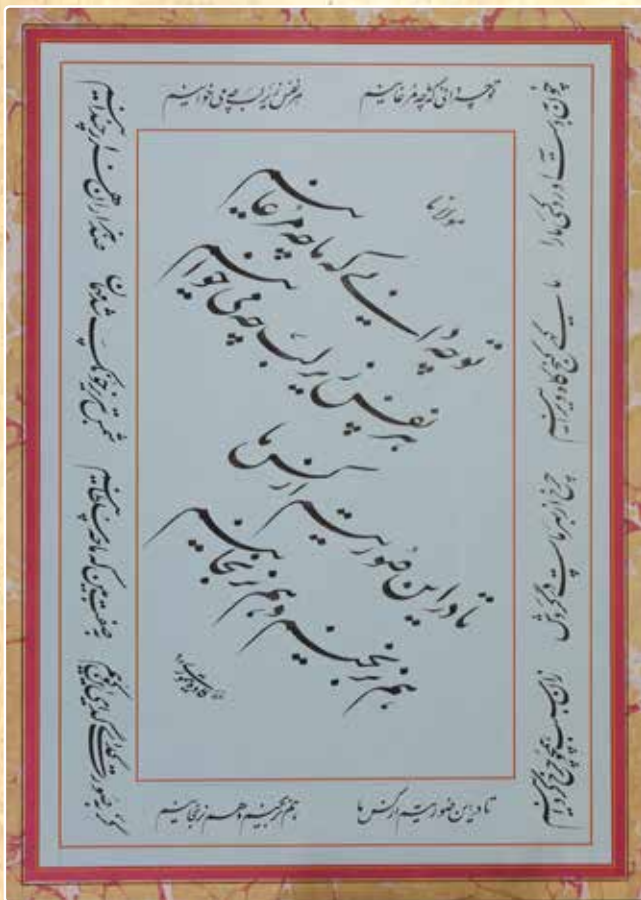
الحق که قصه زیبایی‌های «شب و خط» تمامی ندارد. اگر شب و خط را و یا حتی خط و شب را دو دلدادهٔ همیشگی بدانیم که حیات یکی در گرو دیگری است سخنی بی‌معنی از منظر یک خوشنویس نگفته‌ایم. خوشنویسی وقتی با کلام عارفانه می‌آمیزد کارکرد و ثمره آن «ذکر الهی» است و این ذکر در شب که نیایش‌گاه ایمان است تجلی مضاعفی می‌یابد؛ خاصه آنکه خوشنویس بی‌دل از عصرگاه تا صبحگاه نور را به نور می‌رساند و گذشت شب را در افق چشمان خود دنبال می‌کند. حالا خوشنویس به میانه‌های شب رسیده، قطعات دائماً تکرار می‌شوند تا یکی از آن‌ها بتواند رضای خاطر مشکل‌پسند او را جلب کند. او می‌خواهد در برابر «شاهد شب» شرمنده نباشد. او می‌خواهد بهترین نجوا را با قلم و صفحه و دوات در دل همین شب به انجام برساند. با این حال برایش شادی و گریه با هم تلاقی کرده‌اند و ذوق عرفانی او برایش بارها و بارها بغض را می‌ترکاند. اما افسوس که حروف بی‌زبانند و در عین حال برایش بهترین هم‌زبانند. روایت او با حکایت شب و گذر آن را بخوانید:

محنتی بر آسمان شب گذشت  
 از نیایش‌گاه ایمان، شب گذشت  
 از فروغ جان دلم آینه شد  
 دل شکست و کاروان شب گذشت  
 در افق سیمای نورانی دوست  
 همچو برق عشق سوزان، شب گذشت  
 صبحگاهان قطرهٔ شبنم چکید  
 شور دل با چشم گریان، شب گذشت  
 من به بیداری قلم را می‌کشم  
 در خیال زلف جانان، شب گذشت  
 آفتاب راستی تا چهره کرد  
 بر من زار پریشان، شب گذشت  
 همنشین من حروف بی‌زبان  
 هم‌زبان پاییزبانان، شب گذشت



## لذت خط

شاید برخی فکر کنند که در آخرین مراحل خوشنویسی ثمره و نتیجه‌ای منحصربه‌فرد تدارک دیده شده که همه باید برای آن تلاش کنند. به‌طور حتم در ایستگاه یا خان آخر خوشنویسی، کمال ویژه‌ای نهفته است؛ اما تمام قصه این است که آن نیز احتمالی بیش نیست. پس لذت واقعی خط را نباید به حدی دور از دسترس دانست که رسیدن به آن نقطه کمال به غایت آمال ما تبدیل شود. زیرا برای هر خوشنویسی در هر مرحله از تکامل خط، نقطه و پله بالاتری متصور خواهد بود. پس لذت خط در کجاست؟ اینجاست که باز ذهن خوشنویس دلدادهٔ اسیر در یافتن پاسخ این سؤال است. خوشنویس با خود می‌اندیشد که بیشترین شیفتگی و لذت خط برای او در هنگام خود نوشتن دست می‌دهد، پس لذت بردن از خط را نباید به آینده حواله دهد. لذت بردن از خط همان لذت در لحظه نوشتن است. لذت بردن از زیبایی خط همان به سامان رساندن قطعه‌ای با تمام اجزا و عناصر و جزئیات آن است؛ زیرا بارها این لطیفه درونی را با تمام وجود خودش زیسته است. بنابراین باز به ذوق می‌آید و در همان لحظاتی که در زنجیرهٔ سیاه متن حروف و کلمات قلمش گرفتار آمده باز روایت دل بیقرار را چنین شرح می‌دهد:



### غرق در مستی خط

ماجرای خوشنویسی لذتی بی‌انتهاست  
 ای خوشا آن خط‌نویسی که خط او باصفاست  
 ای خوشا وقت نوشتن، اتصالی با خدا  
 در دل شب، شب‌نگاری، کان حدیثی آشناست  
 غرق در مستی خط و خوشدل از رقص قلم  
 این سماع عاشقانه ارمغان عشق ماست  
 عشق را وقت نوشتن با خطی از جنس عشق  
 جان خود در آن دمیدن، کاین همان شوق و لقا است  
 همدم جام مرگب، همنشینی با قلم  
 صفحه‌ای چون آینه، آغاز معراج شماست  
 جوشش شادی و پرواز سبک‌رو حی جان  
 قصه‌ اکسیری از خط که مسی را کیمیاست  
 یا رب این ذوق نوشتن جملگی از لطف تست  
 دستگیری کن کریم که کرم از تو رواست!

### نظمی در دل شب!

در عین حال که با تمام وجود از خط لذت می‌برد اما آن  
 ندای پیشین وجودش را وسوسه می‌کند که غایت زیبایی  
 خط کجاست؟ آیا روزی و روزگاری تمام حروف و کلمات با  
 قلمی سر به فرمان به زیبایی و رعنائی به نگارش در خواهند  
 آمد؟ یا نکته اصلی این است که بداند سرنوشت او در این  
 عالم فقط نوشتن در طریق سلوک عاشقانه خط است. این  
 بار قطعه‌ای که مصرع‌های دورانی در آن موج می‌زند ذهن او  
 را به چالش کشیده است. تمام این پیش‌زمینه‌ها در تلاقی با  
 قطعه که ده‌ها مصرع مدور دارد جوانه ذوق ورزی را در ضمیر  
 او شاداب و شکوفا می‌کند و اوست که منحنی‌های خطوط را این‌گونه روایت می‌کند:

### منحنی‌های خطوط!

با همان شوریدگی و با همان سوز قلم  
 سر به صفحه می‌نگارم ناله‌هایی از دلم  
 از فراز و از فرود منحنی‌های خطوط  
 تازه می‌فهمم چرا دارای صدها مشکلم  
 ای خوشا خطاط خوش‌ذوقی که با مرغ خیال  
 بانگ می‌آرد که من در خوشنویسی کاملم!  
 شاهد زیبای خط و لذت رویای وصل  
 او گریزان است و من در انتظار و مایلم

با همه بی‌دست‌وپایی در میان بحر خط  
 می‌فشانم جان خود، در آرزوی ساحلم  
 ای خطوط بی‌زبان وای سیاهی‌های مشق  
 دم‌به‌دم آرام جانید و شکوه محفلم  
 خوشنویسی در کمال و یا رسیدن تا کمال  
 اینکه همراه قلم خوش می‌نویسم خوشدلیم



## همنشینی شعر و خط

نوشتن خط را موسیقی سکوت گفته‌اند. اما خط در همسایگی شعر به یگانگی عجیبی می‌رسد. حالا خط و شعر و موسیقی غزل خوان سکوت نیمه‌شب شده‌اند. باز حروف و کلمات و چیدمان دلفریب و چشم‌نواز آن‌ها خطاط را به شوق می‌آورد. خوشنویس دنبال جرقه است و این بار آهنگ حروف، این بهانه را در ضمیر او با ضرب آهنگی موزون طنین افکن می‌کند. اما خود اوست که این همه را از لطف خدا می‌بیند و رو به نیایشی به درگاه او می‌آورد. نیایشی در نیایش‌گاه عرفان که ابراز عبادت و ستایش حق تعالی برایش قلم و مرکب است. چارپاره‌های آتشینی که آتش روح او آن‌ها را برشته کرده‌اند، یک‌به‌یک بر صفحه روان می‌شوند. او می‌داند که «شعر باید نوای جان باشد» بنابراین با دلبستگی و عشق فریاد می‌زند و می‌گوید:

### آهنگ حروف

بن‌مایه در این خطوط دلچسب  
مانند نوای جان بیینی  
آهنگ حروف، نرم و خوشخوان  
گویی که گلی ز شاخه چینی

\*\*\*

هر گوشه خط شبیه نغمه  
شعری متبلور و نوشته است  
با چرخش و گردش قلم نی  
در صفحه لطافتی سرشته است

\*\*\*

در این نغمات خوش‌نگاری  
هر شعر حیات تازه دارد  
خط داده کمال خود به اشعار  
تا بشکفتد و به خود ببالد

\*\*\*

هر قطعه چو موسیقی آرام  
بر صفحه روان و دلنشین است  
گویی به سرود وحدت و عشق  
شعر و خط عاشقی چنین است

\*\*\*

ای عشق به خوشنویسی و شعر  
پیوند مرا همیشه جان بخش  
در آینه‌های صبح و مهتاب  
صافی و صفا و آرمان بخش



